

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۶، شماره ۶۲، زمستان ۱۴۰۳، صص ۱۸-۳۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۷/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۹/۱۲

(مقاله پژوهشی)

DOI:

## جامعه‌شناختی جنگ و صلح در داستان رستم و اسفندیار بر اساس دیدگاه‌های لوکاچ

بهمن شفقتی<sup>۱</sup>، دکتر بهرام خوشنودی چروده<sup>۲</sup>، دکتر حافظ صادق‌پور<sup>۳</sup>

### چکیده

داستان جنگ رستم و اسفندیار در شاهنامه فردوسی، یکی از برجسته‌ترین بخش‌های این اثر حماسی است که بازتاب‌دهنده ساختارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زمان خود می‌باشد. این مقاله، با استفاده از دیدگاه‌های جامعه‌شناختی لوکاچ و تمرکز بر مفاهیمی چون تضاد طبقاتی، تضاد نسلی، شیء‌شدگی، ایدئولوژی و سرنوشت، به شیوه توصیفی-تحلیلی، به بررسی ابعاد اجتماعی این داستان می‌پردازد. در این داستان، اسفندیار به ابزاری برای تحقق اهداف سیاسی پدرش تبدیل شده و ایدئولوژی حاکم با تحریف واقعیت، نابرابری‌ها را توجیه کرده و از چالش‌های جدی علیه قدرت جلوگیری می‌کند. بررسی و دقت نظر در ابیات داستان نشان می‌دهد که فردوسی، از طریق شخصیت‌های حماسی خود، واقعیت‌های اجتماعی، نهادهای دینی، ساختارهای خانوادگی و سلسله مراتب قدرت در ایران باستان را تبیین می‌کند. نتایج این پژوهش بیان می‌کند که داستان جنگ رستم و اسفندیار حاوی مفاهیم عمیق و متنوعی از جمله قدرت، مشروعیت، وفاداری، نقش‌های اجتماعی، تضادهای طبقاتی و تعاملات دیپلماتیک است که بازتاب‌دهنده تعارضات و تلاش‌های اجتماعی برای یافتن تعادل و صلح در جامعه ایران باستان می‌باشد. این داستان، علاوه بر ارزش‌های ادبی، به درک بهتر ساختارهای اجتماعی گذشته کمک می‌کند. روش گردآوری اطلاعات در این پژوهش، مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای است.

**واژگان کلیدی:** شاهنامه، جامعه‌شناختی، جنگ، رستم و اسفندیار، لوکاچ.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد آستارا، دانشگاه آزاد اسلامی، آستارا، ایران.

bahmanshafaghti@gmail.com

<sup>۲</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد آستارا، دانشگاه آزاد اسلامی، آستارا، ایران. (نویسندهٔ مسؤول)

khoshnoodi46@gmail.com

<sup>۳</sup> استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد آستارا، دانشگاه آزاد اسلامی، آستارا، ایران.

Hafez.Sadeghpour@iau.ac.ir



## مقدمه

جامعه‌شناسی ادبی، یکی از روش‌های عمومی ادبیات است؛ یعنی روشی انتقادی که به متن و معنای آن توجه دارد. زندگی ادبی، بخشی جداناپذیر از زندگی فرهنگی است. زبان ادبی، دربردارنده چندگونگی و چندلایگی معنایی است.

ادبیات و جامعه‌شناسی، دو حوزه‌ای هستند که ارتباطی عمیق و ناگسستنی با یکدیگر دارند. آثار ادبی اغلب به‌عنوان بازتاب‌دهنده شرایط اجتماعی، فرهنگی و تاریخی زمانه خود عمل می‌کنند و می‌توانند ابزاری مؤثر برای فهم بهتر جامعه و تحلیل تغییرات و تضادهای اجتماعی باشند. این آثار، نه تنها روایت‌گر وقایع تاریخی و فرهنگی هستند، بلکه ابزاری قدرتمند برای تحلیل و تفسیر ساختارهای اجتماعی، باورها و ارزش‌های حاکم بر یک جامعه محسوب می‌شوند. این ارتباط تنگاتنگ میان ادبیات و جامعه‌شناسی، از دیرباز مورد توجه پژوهشگران بوده است. نخستین نظام منسجم در جامعه‌شناسی ادبیات که روشی قاعده‌مند و علمی برای تحلیل تاثیر و تاثیر متقابل ادبیات و جامعه ارائه می‌دهد، زاده‌اندیشه‌های لوکاچ است. لوکاچ، فیلسوف و منتقد ادبی، معتقد است که ادبیات صرفاً بازتابی از واقعیت نیست، بلکه ابزاری فعال برای درک تحولات و تضادهای اجتماعی است.

شاهنامه فردوسی، به‌عنوان یکی از ارزشمندترین میراث‌های فرهنگی ایران، فراتر از یک اثر ادبی صرف، به منزله یک سند اجتماعی و تاریخی است. این اثر حماسی، ضمن بازتاب ارزش‌های فرهنگی و تاریخی ایران باستان، تصویری دقیق از ساختارهای اجتماعی، نظام‌های حکومتی و روابط حاکم بر آن دوران ارائه می‌دهد. داستان جنگ رستم و اسفندیار، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین بخش‌های شاهنامه، نه تنها از لحاظ ادبی و هنری اهمیت دارد، بلکه از دیدگاه جامعه‌شناختی و سیاسی نیز قابل بررسی است. این داستان، نمادی از تقابل‌های بنیادینی همچون آزادی فردی در مقابل نظم اجتماعی، سنت در مقابل مدرنیته و قدرت فردی در مقابل قدرت حکومتی است. این داستان، که به بررسی تقابل بین رستم به‌عنوان نماد قهرمانی و آزادگی، و اسفندیار به‌عنوان نماد وظیفه‌گرایی و تعهد به پادشاهی می‌پردازد، می‌تواند به ما در فهم بهتر ساختارهای اجتماعی و ارزش‌های حاکم بر جامعه‌ی ایران باستان کمک کند.

## پیشینه تحقیق

شاهنامه فردوسی به‌عنوان یکی از شاهکارهای بی‌بدیل ادبیات فارسی، همواره موضوع پژوهش‌های متعددی بوده است. داستان‌های حماسی و اسطوره‌ای این اثر، به ویژه داستان رستم

و اسفندیار، توجه بسیاری از محققان را به خود جلب کرده است. با وجود مطالعات متعدد، استفاده از نظریات جامعه‌شناختی گئورگ لوکاج و لوسین گلدمن برای تحلیل این داستان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش‌های موجود درباره داستان رستم و اسفندیار در سه مورد مقاله، کتاب و پایان‌نامه و رساله‌های دانشجویی قابل بررسی است. با بررسی پیشینه تحقیق اثری با رویکرد مقاله حاضر بدست نیامد؛ اما در کنار سایر مباحث اصلی، برخی از این منابع اشاراتی عام و کلی به مسایل اجتماعی در این داستان دارند. از جمله منابع قابل ذکر بدین موارد اشاره می‌کنیم: شاهرخ مسکوب (۱۳۴۲)، در کتاب «مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار» با رویکردی روانشناختی و تاریخی، شخصیت‌های رستم و اسفندیار را بررسی کرده و به تفسیرهای چندوجهی از رویدادهای داستان پرداخته است. محمدعلی اسلامی ندوشن (۱۳۷۴)، با نگاهی فلسفی به داستان حماسی رستم و اسفندیار پرداخته است. وی با تحلیل‌های دقیق و موشکافانه، این نبرد را فراتر از یک تقابل نظامی دانسته و آن را ریشه دار در مسائل اخلاقی، وجودی و فرهنگی می‌بیند. اسلامی ندوشن در کتاب‌های ارزشمندی چون «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» و «رستم و اسفندیار» به بررسی عمیق شخصیت‌ها و رویدادهای این داستان پرداخته است. او با رویکردی فلسفی و اجتماعی، رستم را نماد آزادی و اسفندیار را نماینده وظیفه و تقدیر معرفی کرده و این نبرد را بازتاب‌دهنده تعارض‌های درونی و اجتماعی انسان می‌داند.

### روش تحقیق

پژوهش حاضر به بررسی جامعه‌شناختی داستان «جنگ رستم و اسفندیار» از شاهنامه فردوسی با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی پرداخته است. هدف این پژوهش، تحلیل جامعه‌شناختی این داستان با تمرکز بر مفاهیم اجتماعی نظیر جنگ، صلح، عدالت و تعاملات اجتماعی است. در این راستا، متن داستان به عنوان داده‌ای کیفی مورد بررسی قرار گرفته و از ابزارهای تحلیل محتوا برای استخراج مفاهیم، نمادها و الگوهای پنهان استفاده شده است. در این تحقیق، ابتدا بیت‌های داستان به دقت استخراج و مطالعه شده‌اند. سپس این بیت‌ها با بهره‌گیری از نظریه‌های جامعه‌شناختی نظیر دیدگاه‌های لوکاج تحلیل و تفسیر شده‌اند. پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی (کتابخانه‌ای) انجام شده و در آن، پس از بررسی دقیق منابع و مآخذ، به تحلیل جامعه‌شناختی داستان و بررسی نقش‌های اجتماعی و فرهنگی قهرمانان پرداخته شده است. همچنین تأثیرات اجتماعی داستان «جنگ رستم و اسفندیار» در بستر جامعه ایران مورد توجه قرار گرفته است.

## مبانی تحقیق

پژوهش حاضر با تکیه بر نظریات ژرف جورج لوکاچ، فیلسوف و نظریه‌پرداز ادبی، به تحلیل جامعه‌شناختی داستان رستم و اسفندیار می‌پردازد.

۲۱

در اوایل قرن بیستم نقد جامعه‌شناسی ادبی توسط جورج لوکاچ (Gorge Lukács) بنیان نهاده شد. «لوکاچ با تأکید بر ادبیات رئالیستی که نشانی از واقعیت‌های اجتماعی است، ساختارهای ذهنی یا همان ساختارهای ادبی را به ساختارهای اجتماعی پیوند می‌دهد.» (رضی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۳۶) «بی‌گمان لوکاچ مجارستانی در شکل دادن به نظریه جامعه‌شناسی ادبیات تأثیر گذارترین فرد بوده است به همین دلیل است که او را پدر جامعه‌شناسی ادبیات می‌دانند.» (قوی‌دست کوهپایه و دیگران، ۱۴۰۲: ۷) با بهره‌گیری از علم جامعه‌شناسی و قوانین و روش‌های اصولی آن و از طریق نگرش جامعه‌شناسانه به ادبیات، می‌توان به ارتباط و تعامل بین جامعه و ادبیات پی برد. (ر.ک: فردی انور و دیگران، ۱۴۰۲: ۵) در حقیقت هر اثر ادبی علی‌رغم ادعایی که می‌تواند مبنی بر بی‌بهره بودن از تأثیرات اجتماعی داشته باشد، هرگز به دور از واقعیات سیاسی و اجتماعی عصر خود نیست. (ر.ک: جواری و دیگران، ۲۰۱۹: ۶۷)

جامعه‌شناسان از دیرباز به تجزیه و تحلیل مسائل مختلف پرداخته‌اند. یکی از این مسائل، جنگ است که اندیشمندان سیاسی و اجتماعی آن را همواره مطرح نظر داشته‌اند (ادیبی، ۱۳۷۹: ۲۵).

«فردوسی در شاهنامه بسیاری از مفاهیم جامعه‌شناسی را به تصویر درآورده است. از جمله (نهاد حکومت، نهاد خانواده، نهاد اقتصاد، طبقه‌بندی اجتماعی، آداب و رسوم) در حقیقت این شاعر مسائل تاریخی را با مفاهیم اجتماعی تلفیق کرده و به صورت شعر بیان کرده است.» (پژوهش، ۱۴۰۰: ۴۲) «نبردهای شاهنامه تبلور دل‌دادگی و شیفتگی انسان‌ها به خصلت‌های قهرمانی و پهلوانی است.» (خیرخواه، ۱۳۸۸: ۱۲)

فردوسی با بیانی حماسی و زیبا همه این نبردها را همراه با آیین‌های مخصوص به زیبایی تمام با زبان شعر در شاهنامه به تصویر کشیده است. (ر.ک: صیفوری و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۱۸)

به هر روی در حماسه از ستیز ناسازها گریزی نیست. هر جا با پدیده یا رخدادی حماسی روبرویم، می‌باید به شیوه‌ای در آن ستیز ناسازها را بیابیم. (ر.ک: کزازی، ۱۳۷۲: ۱۸۷)

مبارزه بی‌پایان خیر و شر، نیکی و بدی که از نخستین ابیات شاهنامه تا رستم پسر هرمزد منعکس است، (ر.ک: مرتضوی، ۱۳۷۲: ۳۹-۴۰) توصیف منصفانه جنگ‌ها از جمله در جنگ

رستم و اسفندیار توسط فردوسی وصف شده است «رستم کوشش فراوان می‌کند که اسفندیار را از جنگ با خود بازدارد، توفیق نمی‌یابد. در آخرین لحظه‌ای که تیر گز را به سوی چشم اسفندیار رها می‌کند، خدا را گواه می‌گیرد که این کار به دلخواه او نیست.» (ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۹۹)

یکی از مفاهیم کلیدی در اندیشه لوکاچ، «آگاهی طبقاتی» است. وی معتقد است جنگ‌ها می‌توانند این آگاهی را افزایش داده و به تغییرات اجتماعی منجر شوند: «جنگ‌ها می‌توانند آگاهی طبقاتی مردم را افزایش دهند.» (لوکاچ ۱۳۹۳: ۶۷) «جنگ‌ها و درگیری‌های نظامی به‌عنوان یک عامل خارجی می‌توانند به تقویت آگاهی طبقاتی و فهم شرایط واقعی اجتماعی کمک کنند.» (لوکاچ ۱۳۹۳: ۱۸۳)

لوکاچ همچنین به تعارضات نسلی توجه ویژه دارد و معتقد است که این تعارضات، ناشی از تفاوت در ارزش‌ها، باورها و شیوه‌های زندگی، می‌توانند به بحران‌های اجتماعی منجر شوند. او تأکید می‌کند که «صلح واقعی تنها زمانی دست‌یافتنی است که تضادهای طبقاتی حل شده و عدالت اجتماعی برقرار شود.» (لوکاچ ۱۳۹۳: ۲۱۰)

از دیگر مفاهیم مهم در اندیشه لوکاچ، «شیء‌شدگی» است. وی معتقد است که در نظام‌های سرمایه‌داری، انسان‌ها به جای آنکه به عنوان موجوداتی با ارزش‌های انسانی شناخته شوند، به ابزارهایی برای تحقق اهداف اقتصادی و سیاسی تبدیل می‌شوند. او می‌گوید: «در جایی که انسان‌ها به اشیاء تبدیل می‌شوند، روابط انسانی به شکلی سرد و محاسبه‌گرانه در می‌آید.» (لوکاچ ۱۳۷۴: ۴۶)

لوکاچ همچنین بر نقش مهم ایدئولوژی‌ها در تثبیت قدرت و تحریف واقعیت تأکید می‌کند. از دیدگاه لوکاچ، ایدئولوژی‌های مسلط با استفاده از مفاهیمی همچون تقدیر و سرنوشت، تلاش می‌کنند تا نابرابری‌های طبقاتی را به عنوان اموری طبیعی و غیرقابل تغییر معرفی کنند. او معتقد است که این نوع ایدئولوژی‌ها افراد را به پذیرش وضعیت موجود وامی‌دارند و مانع از شکل‌گیری هرگونه انگیزه برای تغییر و مقاومت می‌شوند. به گفته لوکاچ: «مفهوم تقدیر به عنوان ابزاری ایدئولوژیک، تضادهای طبقاتی را سرپوش می‌گذارد و مردم را به پذیرش بی‌چون و چرای نابرابری‌ها سوق می‌دهد.» (لوکاچ ۱۳۹۳: ۱۰۲)

در مجموع، اندیشه‌های لوکاچ چارچوبی نظری قوی برای تحلیل آثار ادبی فراهم می‌آورد که در آن، ادبیات به عنوان یک ابزار شناخت اجتماعی و تاریخی در نظر گرفته می‌شود.

## بحث

### شیء‌شدگی (Reification)

داستان حماسی «رستم و اسفندیار» در شاهنامه، فرصتی ارزشمند برای بررسی مفاهیم عمیق اجتماعی است. یکی از این مفاهیم، «شیء‌شدگی» است که گئورگ لوکاچ، فیلسوف مارکسیست، به طور گسترده به آن پرداخته است.

لوکاچ، شیء‌شدگی را وضعیتی تعریف می‌کند که در آن انسان‌ها از ارزش‌ها و فردیت خود بیگانه شده و به ابزاری در دست قدرت‌های بالاتر تقلیل می‌یابند. «در چنین شرایطی، روابط انسانی به روابط ابزاری تبدیل شده و انسان‌ها از هویت و اراده واقعی خود دور می‌شوند.» (لوکاچ، ۱۳۷۴: ۴۶)

در داستان رستم و اسفندیار، این وضعیت به‌ویژه در رابطه اسفندیار با پدرش، گشتاسپ، نمایان است. گشتاسپ، به‌عنوان نماد قدرت سیاسی، اسفندیار را نه به‌عنوان فردی با اراده و شرافت، بلکه به‌عنوان وسیله‌ای برای تثبیت قدرت خود می‌بیند. او پسرش را وادار می‌کند تا برای اثبات وفاداری، به جنگ رستم، که نماد مقاومت در برابر سلطه‌گری است، برود. در اینجا، گشتاسپ ارزش‌های انسانی و شرافت و اراده انسانی اسفندیار را نادیده گرفته و او را از هویت قهرمانانه‌اش دور می‌کند و به ابزاری برای تحقق جاه‌طلبی‌های سیاسی خود تبدیل می‌سازد.

این روند نشان‌دهنده شیء‌شدگی اسفندیار و فروپاشی هویت اوست که بر اساس نظریه لوکاچ، در جوامع قدرت‌محور رخ می‌دهد. اسفندیار به‌عنوان قهرمانی ملی که باید تجسم شرافت و انسانیت باشد، از ارزش‌های انسانی خود فاصله گرفته و به عنصری بی‌اراده در داستان قدرت‌های بالاتر تبدیل شده است.

در این چارچوب، داستان رستم و اسفندیار می‌تواند به‌عنوان نمونه‌ای از شیء‌شدگی و فروپاشی روابط انسانی در جوامع قدرت‌محور تحلیل شود. این شیء‌شدگی به تضاد میان ارزش‌های انسانی و خواسته‌های نظام قدرت‌محور منجر شده و بحران‌های عمیق اجتماعی را بازنمایی می‌کند (ر.ک: لوکاچ، ۱۳۷۴: ۴۶). بنابراین، شاهنامه از طریق این روایت نه تنها مسائل فردی و روانشناختی شخصیت‌ها، بلکه ساختارهای ناعادلانه قدرت و تأثیر آن بر کرامت انسانی را نقد می‌کند.

اسفندیار با تسلیم کامل در برابر دین و قدرت، از تفکر آزادانه ناتوان شده و تنها در پیروی کورکورانه از ایدئولوژی پدرش گام برمی‌دارد. در تحلیل تیره فکر اسفندیاری دو ویژگی اصلی

برجسته شده است: «بهره‌برداری از دین برای برخورداری از دنیا» و «ناهمسازی وسیله و هدف» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۹۹). اسفندیار با میل خود این زنجیرهای فرمان‌برداری را پذیرفته است، و این پذیرش نشان‌دهنده بیگانگی او از اراده و هویت انسانی‌اش است. چهره اسفندیار، ترکیبی از قدرت و رنج است. او با وجود توانایی‌های فوق‌العاده‌اش، درگیر محدودیت‌های فکری و روانی است که او را از استقلال فردی و اراده آزاد محروم کرده‌اند. این بیگانگی از اراده و فکر فردی، مفهومی است که به‌وضوح در شخصیت اسفندیار نمایان است و با نظریه شیء‌شدگی لوکاج همخوانی دارد.

بیت‌های کثیری از این داستان را می‌توان با این نظریه منطبق نمود، و لیکن مجال پرداختن به همه ابیات در مقاله ممکن نیست. برای نمونه، بیت‌های زیر مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته‌اند.

چگونه کشم سر ز فرمان شاه؟ چگونه گذارم چنین دستگاه؟  
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۲۸)

این شاه نه تنها پدر او بلکه درست یا نادرست سایه خدا در زمین و حامی زردشت انگاشته می‌شود که اسفندیار آن همه برای گسترش دین او شمشیر زده است. (رک: حمیدیان، ۱۳۷۲: ۳۴۸)

این بیت از زبان اسفندیار خطاب به مادرش است، آن هنگام که کتابیون مطلع می‌شود قرار است به دستور گشتاسب به جنگ رستم برود و او را دست‌بسته به دربار شاه آورد. کتابیون به روش‌ها و بهانه‌های مختلف بر آن است که اسفندیار را از این کار باز دارد، چراکه تقریباً یقین دارد فرزندش با همه قدرت و توان، حریف جهان‌پهلوان نخواهد شد. اما اسفندیار پاسخ می‌دهد:

همان است رستم که دانی همی هنرهاش چون ز ند خوانی همی  
چو او را به بستن نباشد روا چنین بد نه خوب آید از پادشاه  
ولیکن نباید شکستن دلم که چون بشکنی دل ز جان بگسلم  
(همان)

و آنگاه سخن و تصمیم نهایی خود را بیان می‌کند که ممکن نیست از فرمان شاه تمرد کند. شاید برای مادر قابل درک نباشد، چون که او مادر است و با احساس مادرانه سطحی می‌اندیشد. این که فرزند به علت دستیابی به تاج و تخت پدر (البته که این هم هست) قصد دارد به دهان

شیر رود و با رستم مبارزه کند، به نظر مادر پسر بایستی صبر کند تا در وقت خودش و پس از مرگ پدر به شاهی و تاج و تخت دست یابد.

پدر پیر سرگشته و برنا توی به زور و به مردی توانا توی

(همان: ۲۲۷)

کتایون با سادگی و آسانی با قضیه کنار آمده است؛ اما در نظر اسفندیار، نگاه به فرمان شاه متفاوت است. چراکه در آب مقدس زرتشت که از مینو آورده شده و اسفندیار خود را تطهیر نموده و رویین تن شده است، چشمان خود را بسته نگه داشته است (چشم نمادی برجسته از معرفت و اندیشه). در واقع، اسفندیار برخلاف فکر دستور گشتاسب (که نماینده زرتشت است) عمل کردن را به یک سو نهاده است و هرگز نمی‌تواند با پدر که هم پادشاه است و هم نماینده دین زرتشت، در مخالفت درآید. چشمان بسته اسفندیار نمادی از بی‌فکری و تعبد اوست. بسته بودن چشم‌ها، به‌ویژه پس از رویین شدن بدنش توسط آب مقدس، به معنای بی‌توجهی او به خرد و اندیشه است. بنابراین به مادر می‌گوید: «اگر بستن دست رستم بد است که (حتماً بد است) شایسته نیست پدر این دستور را صادر کند، من قادر به سرپیچی از دستور پادشاه نیستم.» او می‌فهمد که این عمل غیرعادلانه است و برخلاف اصول اخلاقی و انسانی است.

اسفندیار می‌داند که بستن رستم نادرست است، اما به دلیل فشارهای سلطه پدرش نمی‌تواند از اجرای فرمان سر باز زند. این اجبار در تبعیت از قدرت، به نوعی شیء‌شدگی و از خودبیگانگی منجر می‌شود. در داستان، روابط انسانی به ابزاری برای حفظ تاج و تخت تقلیل می‌یابند. گشتاسب، به جای درک اسفندیار به عنوان فردی دارای ارزش‌های انسانی و افتخارآفرین، او را به مأمور و وسیله‌ای برای از میان برداشتن رستم تبدیل می‌کند.

در این بخش از داستان، تضاد بین وظیفه و اخلاق، قدرت و انسانیت به خوبی به تصویر کشیده شده است. اسفندیار در کشمکش بین وفاداری به پدر و پادشاه و رعایت اصول اخلاقی قرار می‌گیرد. بسته بودن چشمان او نمادی از تسلیم شدن در برابر قدرت و نادیده گرفتن خرد و اندیشه است. این وضعیت، نمایانگر یک تضاد درونی و بحران هویت در شخصیت اسفندیار است.

در کل، داستان رستم و اسفندیار، فراتر از یک روایت حماسی، به یک نقد اجتماعی عمیق از قدرت، ایدئولوژی و تأثیر آن‌ها بر انسان تبدیل می‌شود. این داستان نشان می‌دهد که چگونه



افراد در جوامع قدرت محور می‌توانند قربانی شیء‌شدگی شده و از هویت و اراده خود محروم شوند.

### نقش ایدئولوژی در تثبیت قدرت و تحریف واقعیت

جورج لوکاج، فیلسوف مارکسیست، بر نقش محوری ایدئولوژی در تثبیت قدرت نخبگان و تحریف واقعیت اجتماعی تأکید دارد. او معتقد است «ایدئولوژی‌ها نقش مهمی در مشروعیت‌بخشی به قدرت نخبگان دارند و به عنوان ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به نظام موجود و سرکوب مخالفان به کار می‌روند.» (لوکاج، ۱۳۹۳: ۴۵) تحلیل او از ایدئولوژی‌های جنگ‌طلبانه به‌طور مستقیم با مفهوم بازتولید قدرت و تحریف واقعیت مرتبط است. او می‌نویسد: «جنگ‌ها نه تنها در خدمت منافع اقتصادی هستند، بلکه به بازتولید ایدئولوژی‌های حاکم نیز کمک می‌کنند.» (لوکاج، ۱۳۹۳: ۱۷۳) به عقیده لوکاج، این ایدئولوژی‌ها با ارائه تصویری آرمانی از نظام موجود، نابرابری‌ها و تبعیض‌های اجتماعی را توجیه کرده و از چالش‌های جدی علیه قدرت جلوگیری می‌کنند. او تأکید می‌کند که «ایدئولوژی‌ها با تحریف واقعیت، آگاهی کاذب ایجاد می‌کنند و مردم را از درک حقیقت باز می‌دارند.» (لوکاج، ۱۳۹۳: ۱۲۸)

در این چارچوب، داستان «رستم و اسفندیار» در شاهنامه نیز به‌خوبی نشان‌دهنده نقش ایدئولوژی در تحریف واقعیت و تثبیت قدرت است. گشتاسپ، به‌عنوان نماد قدرت حاکم، از ایدئولوژی پادشاهی و دین زرتشتی برای مشروعیت‌بخشی به قدرت خود و کنترل دیگران استفاده می‌کند. او اسفندیار را به جنگ با رستم، پهلوانی مستقل و نماد مقاومت در برابر سلطه، می‌فرستد. این تصمیم نه به منافع عمومی، بلکه به تثبیت قدرت گشتاسپ و حذف تهدید احتمالی رستم انجام می‌شود. در اینجا، گشتاسپ به‌عنوان نماد نخبگان قدرت، از ایدئولوژی سلطنتی-دینی به‌عنوان ابزاری برای تحریف واقعیت و حفظ سلطه و سرکوب تهدیدها بهره می‌برد و اسفندیار را قربانی «آگاهی کاذب» می‌سازد. این ایدئولوژی تحریف‌شده، آگاهی کاذبی در اسفندیار ایجاد کرده و او را به اطاعت از پدری که قصد نابودی او را دارد، وادار می‌سازد. او به‌رغم رویین‌تنی و توانایی‌هایش، در برابر نظام ایدئولوژیکی حاکم شکست می‌خورد و قربانی ایدئولوژی‌های نادرست و تلاش برای تثبیت قدرت حاکمان می‌شود.

شاهنامه، از طریق این روایت، به نقد اجتماعی و سیاسی از مشروعیت نخبگان و ایدئولوژی‌های جنگ‌طلبانه می‌پردازد و بازتابی از تضادهای اجتماعی و طبقاتی است که لوکاج

به آن اشاره می‌کند. در این داستان، گشتاسپ از ایدئولوژی سلطنتی برای تحریف واقعیت و تحمیل مسئولیتی غیرمنطقی بر اسفندیار استفاده می‌کند: آوردن رستم به صورت دست‌بسته. این درخواست نه تنها غیرعقلانی، بلکه تضادی میان اخلاقیات، واقعیت قدرت رستم، و خواسته گشتاسپ ایجاد می‌کند و نشان‌دهنده تحریف ایدئولوژیکی واقعیت است. رستم در این داستان، به نمادی از مقاومت در برابر سیستم ایدئولوژیک تبدیل می‌شود. او که نماینده پهلوانی مستقل و آزادی است، در مقابل ایدئولوژی جنگ‌طلبانه گشتاسپ ایستادگی می‌کند و سرانجام پیروز می‌شود، اما این پیروزی با قیمتی تلخ همراه است.

بیت های مشروح زیر می تواند مبین ارتباط این داستان و دیدگاه لوکاج باشد:

اسفندیار در بیت زیر استدلال می‌کند که رستم از زمان کیکاووس و کیخسرو حکومتی مشروع بر سیستان داشته است و وفاداری رستم به شاهان گذشته و تعهد او به پیمان‌ها را به رسمیت می‌شناسد.

اگر عهد شاهان نباشد درست نباید ز گشتاسب منشور جست

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۲۵)

در اینجا، اسفندیار به روشنی می‌گوید که اگر عهد و پیمان کیکاووس و کیخسرو نادرست باشد، پس منشور حکومتی گشتاسپ نیز نمی‌تواند قابل اعتماد باشد، زیرا زنجیره مشروعیت پادشاهی گشتاسپ نیز به همان شاهان گذشته برمی‌گردد. اسفندیار از یک استدلال دقیق برای اثبات حقانیت رستم استفاده می‌کند و سعی دارد واقعیت تاریخی را به عنوان مبنای تصمیم‌گیری‌های خود قرار دهد.

در پاسخ به این استدلال منطقی، گشتاسپ با استفاده از ایدئولوژی دینی و تحریف واقعیت، می‌گوید که کیکاووس از راه یزدان دور شده و به فرمان ابلیس عمل کرده است.

هر آن کس که از راه یزدان بگشت همان عهد او گشت چون باد دشت

به فرمان ابلیس گم کرد راه همانا شنیدی که کاووس شاه

کسی کوز عهد جهاندار گشت به گرد در او نشاید گذشت

(همان)

در این بخش از شاهنامه، گشتاسپ با بهره‌گیری از ایدئولوژی دینی زرتشتی تلاش می‌کند تا استدلال منطقی و تاریخی اسفندیار را خنثی سازد. به جای آنکه استدلال‌های اسفندیار را بپذیرد، گشتاسپ با تحریف واقعیت و توسل به ادعاهای دینی، کیکاووس را فردی منحرف از راه یزدان

معرفی می‌کند. او با این کار، مشروعیت منشور حکومتی کیکاووس را زیر سؤال برده و از اسفندیار می‌خواهد تا این ادعای دینی را نیز بپذیرد.

گشتاسپ با تأکید بر اینکه کیکاووس به فرمان ابلیس عمل کرده و از مسیر یزدان منحرف شده است، به‌وضوح از دین به‌عنوان ابزاری برای تحریف واقعیت و فریب دادن اسفندیار بهره می‌برد. او در این بخش از شاهنامه، استدلال‌های منطقی و تاریخی را کنار گذاشته و با استفاده از ایدئولوژی دینی، واقعیت را به گونه‌ای بازنمایی می‌کند که به نفع قدرت او باشد.

این رویکرد گشتاسپ در بهره‌گیری از دین به‌عنوان ابزاری برای تثبیت قدرت و ایجاد آگاهی کاذب، کاملاً با نظریه لوکاچ در مورد نقش ایدئولوژی در خدمت نخبگان همخوانی دارد. به عبارت دیگر، گشتاسپ با استفاده از ایدئولوژی دینی تلاش می‌کند تا بر ذهنیت اسفندیار تأثیر گذاشته و او را به پذیرش دیدگاه خود وادار سازد.

### قضا و قدر و نقش ایدئولوژی

در تحلیل لوکاچ، آثار ادبی، به ویژه در جوامع طبقاتی، آینه‌ای از تضادها و نابرابری‌های اجتماعی هستند. ایدئولوژی حاکم، با ابزارهایی مانند «تقدیر» و «سرنوشت»، آگاهی طبقاتی را مبهم کرده و نابرابری‌ها را طبیعی جلوه می‌دهد. در شاهنامه نیز، این الگو به وضوح قابل مشاهده است.

لوکاچ معتقد است که ایدئولوژی، ابزاری برای تثبیت قدرت است و «تقدیر» یکی از این ابزارهاست. در داستان رستم و اسفندیار، گشتاسپ با تحمیل ایدئولوژی تقدیر به اسفندیار، او را به نبردی نابرابر می‌کشاند. این نبرد، نمادی از تقابل بین وظیفه ایدئولوژیک و اراده فردی است. اسفندیار، اسیر باورهای ایدئولوژیک، نمی‌تواند از مسیر تعیین شده‌اش خارج شود، در حالی که رستم، به آزادی و اختیار خود ایمان دارد.

لوکاچ می‌گوید: «تقدیر به مثابه ابزاری برای توجیه نظم موجود به‌کار گرفته می‌شود و از آگاهی واقعی توده‌ها جلوگیری می‌کند.» (لوکاچ، ۱۳۸۰: ۱۰۲) در شاهنامه نیز، ایدئولوژی تقدیر، اسفندیار را از درک موقعیت واقعی خود باز می‌دارد و او را به سمت نابودی سوق می‌دهد.

لوکاچ همچنین بیان می‌کند که آثار ادبی می‌توانند تضادهای درونی جامعه را منعکس کرده و فرآیندهای تاریخی را روشن سازند. نبرد اسفندیار و رستم، این تضادها را آشکار می‌کند. نبردی که نه برای منافع عمومی، بلکه برای حفظ قدرت گشتاسپ طراحی شده است. لوکاچ معتقد

است: «جنگ‌ها به‌عنوان ابزاری برای حفظ قدرت نخبگان به کار می‌روند» و به بازتولید ایدئولوژی‌های حاکم کمک می‌کنند. (ر.ک: لوکاچ، ۱۳۹۳: ۱۷۳)

در کل، لوکاچ با تحلیل نقش ایدئولوژی در شاهنامه، نشان می‌دهد که چگونه قدرت، با استفاده از ابزارهایی مانند تقدیر، آگاهی طبقاتی را سرکوب کرده و نابرابری‌ها را توجیه می‌کند. داستان اسفندیار و رستم، نمونه‌ای بارز از این مکانیزم است که در آن، یک فرد به دلیل باورهای ایدئولوژیک، قربانی قدرت می‌شود.

شاه بیت کلیدی این نظریه بیت زیر است:

مرا گر به زاول سرآید زمان بدان سو کشد احترام بی‌گمان  
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۲۸)

در گفتگوی اسفندیار با مادرش، کتایون، شاهد تقابل دو دیدگاه متفاوت هستیم: از یک سو، کتایون با نگرانی مادری و نگاهی عقلانی، اسفندیار را از رفتن به جنگ با رستم باز می‌دارد. او با ذکر دلایلی منطقی مانند قدرت بی‌نظیر رستم، سرنوشت تلخ سهراب و خطرات جنگ، تلاش می‌کند تا پسرش را از این نبرد منصرف کند. اما از سوی دیگر، اسفندیار با استناد به باور عمیق خود به تقدیر و سرنوشت، این نبرد را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. او می‌گوید: «اگر مرگ من در زابل فرا برسد حتما سرنوشت مرا به آن سو کشد» (همان). این بیت به وضوح نشان‌دهنده آن است که اسفندیار باور دارد سرنوشت او از پیش تعیین شده است و او نمی‌تواند از آن بگریزد.

این باور اسفندیار به تقدیر، همان مفهومی است که لوکاچ به‌عنوان یک ابزار ایدئولوژیک معرفی می‌کند. به عبارت دیگر، تقدیر در اینجا به‌عنوان ابزاری برای توجیه وضعیت موجود و جلوگیری از هرگونه تلاش برای تغییر آن به کار می‌رود. همانطور که باقری (۱۳۸۵: ۴۵) اشاره می‌کند: «کتایون در شاهنامه، با نگرانی‌های مادری و نگاه عقلانی خود، تلاش می‌کند اسفندیار را از رفتن به نبرد با رستم بازدارد و به او هشدار می‌دهد که این جنگ، سرنوشت شومی در پی خواهد داشت.» و به تعبیر اسلامی ندوشن (۱۳۷۴: ۱۲۲)، کتایون در این داستان «ندای احساس» است. او با بیان خطرات و بی‌فایده بودن جنگ، تلاش می‌کند تا پسرش را از این مسیر بازدارد. اما اسفندیار، تحت تأثیر ایدئولوژی حاکم که سرنوشت را اجتناب‌ناپذیر می‌داند، خود را مقید به فرمان شاه و تقدیر می‌بیند.

ایدئولوژی سرنوشت، به شکلی از آگاهی کاذب تبدیل شده است که مانع از آن می‌شود که اسفندیار به شرایط واقعی خود پی ببرد و به مقاومت در برابر نظم حاکم فکر کند. در واقع، با

باور به تقدیر، اسفندیار مسئولیت اعمال خود را از دوش برمی‌دارد و هر گونه تلاش برای تغییر وضعیت موجود را بی‌فایده می‌داند.

در کل، داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه، از منظر نظریات لوکاچ، بازتابی از تضادهای اجتماعی و طبقاتی است. ایدئولوژی مسلط در داستان، با استفاده از مفاهیمی مانند سرنوشت و تقدیر، تلاش می‌کند نابرابری‌ها را تثبیت کند و شخصیت‌ها را از درک موقعیت واقعی خود بازدارد.

### تضاد و تعارض طبقاتی و بین نسلی و جنگ

لوکاچ، فیلسوف مارکسیست، بر این باور است که تضادهای اجتماعی و نسلی، ریشه در ساختارهای اقتصادی و اجتماعی دارند و می‌توانند به تحولات اجتماعی و حتی جنگ‌ها منجر شوند. وی معتقد است که ادبیات آینه‌ای از این تضادها است و می‌تواند به عنوان ابزاری برای نقد اجتماعی به کار رود.

در شاهنامه، داستان رستم و اسفندیار نمونه بارزی از این تضادها است. گشتاسپ، نماد قدرت سیاسی و ایدئولوژی جنگ‌طلبانه، در مقابل رستم، نماد نیروی مردمی و اخلاقی قرار می‌گیرد. این تضاد، نه تنها در سطح فردی، بلکه در سطح اجتماعی و تاریخی قابل تحلیل است. لوکاچ معتقد است که قهرمانان در حماسه‌ها بازتاب‌دهنده‌ی روح و ارزش‌های جمعی جامعه هستند. در این داستان، رستم نماد ارزش‌های حاکم بر جامعه ایرانی است که بر احترام به اقتدار و عدالت تأکید دارد.

تضاد نسلی میان گشتاسپ و اسفندیار نیز به وضوح قابل مشاهده است. گشتاسپ، با امتناع از واگذاری تاج و تخت به اسفندیار، شکاف میان نسل‌ها را عمیق‌تر می‌کند. لوکاچ بیان می‌کند که «تعارض بین نسل‌ها می‌تواند به جنگ و درگیری منجر شود» (لوکاچ، ۱۳۹۳: ۲۱۰) شایگان نیز بر این نکته تأکید می‌کند که بی‌مهری پدر و ناتوانی در تحقق وعده‌ها، به تضادها و شکاف‌های عمیق‌تر میان اعضای خانواده و جامعه منجر می‌شود. (ر.ک: شایگان، ۱۳۹۲: ۵۲)

بنابراین، نبرد رستم و اسفندیار تنها یک نبرد فردی نیست، بلکه بازتابی از شکاف عمیق‌تر در جامعه است که به نارضایتی و نزاع‌های گسترده‌تر منجر می‌شود. لوکاچ معتقد است که «صلح واقعی، تنها زمانی قابل دستیابی است که تضادهای طبقاتی حل شده و عدالت اجتماعی برقرار شود» (لوکاچ، ۱۳۹۳: ۲۱۰)

در مجموع، داستان رستم و اسفندیار نمونه‌ای از نقد اجتماعی است که نابرابری‌های نسلی و طبقاتی را به چالش می‌کشد. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونه ادبیات می‌تواند به عنوان ابزاری برای فهم بهتر جامعه و ریشه‌های تعارضات اجتماعی به کار رود.

در این ابیات از شاهنامه، این تضادها به خوبی به تصویر کشیده شده‌اند:

به شاهی ز گشتاسپ نارد سخن که او تاج نو دارد و ما کهن  
که بر پیش کاوس کی بنده بود ز کیخسرو اندر جهان زنده بود  
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۲۴)

تضاد میان رستم و گشتاسپ، به عنوان یکی از مهم‌ترین کنش‌های داستانی شاهنامه، می‌تواند از منظر نظریه لوکاچ به عنوان نمونه‌ای از تضاد نسلی و طبقاتی تحلیل شود. گشتاسپ، که به تازگی به قدرت رسیده و تاج «نو» بر سر دارد، بر تضاد میان نسل‌ها و تقابل ارزش‌های کهن و نوین تأکید می‌کند. او با بیان اینکه رستم، که نماینده ارزش‌ها و قدرت «کهن» است، تاج نوین و قدرت او را به رسمیت نمی‌شناسد، تلاش می‌کند اسفندیار را به نبرد با رستم تحریک کند.

این حرکت روانشناختی با هدف برانگیختن حس جاه‌طلبی و جوانی اسفندیار صورت می‌گیرد و در نهایت، درصدد است تا جایگاه رستم را در نظم جدید قدرت تضعیف کند. گشتاسپ با بهره‌گیری از این تضاد نسلی، نه تنها حس رقابت و چالش را در اسفندیار برمی‌انگیزد، بلکه می‌کوشد خود را به‌عنوان رهبر و حامی نسل نوین و قدرت جدید مطرح کند. رستم در اینجا نمادی از پهلوانی کهن و مقاومت در برابر قدرت نوین است؛ همان‌طور که لوکاچ اشاره می‌کند، تضاد میان نسل‌ها و طبقات اغلب به ظهور شخصیت‌هایی منجر می‌شود که با اتکا به ارزش‌های گذشته، در برابر قدرت‌های تثبیت‌شده و نابرابر ایستادگی می‌کنند. این تضاد در چارچوب لوکاچی، می‌تواند به‌عنوان تضاد طبقاتی و نسلی در نظر گرفته شود که به درگیری و حتی جنگ منجر می‌شود. این نوع تضادها می‌توانند تغییرات عمده‌ای در ساختار اجتماعی ایجاد کنند، زیرا هر نسل جدید به دنبال تثبیت و تحمیل قدرت خود است.

این تعارض نه تنها نشانگر فاصله میان دو نسل، بلکه بازتابی از تحولات عمیق در ساختارهای قدرت و جایگاه‌های اجتماعی بود. رستم که روزگاری بزرگ‌ترین حامی ایران به‌شمار می‌رفت، اکنون با پادشاهی مواجه بود که برای تثبیت اقتدار خود تلاش می‌کرد. بی‌اعتنایی رستم به گشتاسپ، نه تنها بی‌حرمتی شخصی، بلکه چالشی برای اعتبار و اقتدار پادشاه جدید محسوب می‌شد. گشتاسپ با این سخنان هوشمندانه، در حقیقت به دنبال زمینه‌سازی برای

رویارویی با رستم بود. او با تحریک حس وظیفه و جاه‌طلبی در اسفندیار، می‌خواست او را به جنگ با پهلوان کهن وادار کند. از دیدگاه گشتاسپ، شکست دادن رستم به منزله پایان اقتدار نسل کهن و تأیید قدرت بی‌چون‌وچرای پادشاهی نوین بود.

رستم به عنوان نماینده نسل قدیمی و سنتی، تجربه و خرد خود را مهم‌تر از تبعیت محض از قوانین و قدرت مرکزی می‌داند. این تضاد بین ارزش‌های سنتی و مدرن، بین تجربه و جوانی، و بین فردگرایی و اقتدارگرایی، یکی از تم‌های اصلی در داستان رستم و اسفندیار است و در بسیاری از آثار ادبی و اجتماعی دیگر نیز قابل مشاهده است.

اسفندیار هم در پیام خود توسط بهمن این تعارض را به رستم یادآور می‌شود:

اگر بازجویی ز راه خُرد بدانی که چونین نه اندر خورد  
 که چندین بزرگی و گنج و سپاه گرانمایه اسپان و تخت و کلاه  
 ز پیش نیاکان مایافتی چو در بندگی تیزبشتافتی  
 (فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۳۲)

اسفندیار در ابیات، به روشنی به خرد اشاره می‌کند و می‌گوید اگر راه عقل و خرد دنبال شود، مشخص می‌شود که رفتار رستم و سرپیچی از قدرت مرکزی درست نیست. این اشاره به خرد نشان می‌دهد نسل جدید به منطق و استدلال تأکید دارد، در حالی که نسل قدیم به تجربه و سنت‌های قدیمی پایبند است. این ابیات به خوبی تضاد بین نسل‌ها و دیدگاه‌های متفاوت آن‌ها را نشان می‌دهد.

اسفندیار همچنین به قدرت و ثروت رستم اشاره می‌کند و از اینکه رستم با در اختیار داشتن این همه منابع، همچنان از قدرت مرکزی پیروی نمی‌کند، گلایه دارد. این موضوع به تضاد طبقاتی نیز دلالت دارد؛ رستم با وجود داشتن منابع فراوان، به چالش کشیدن قدرت گشتاسپ می‌پردازد که نماینده نظم سیاسی و ایدئولوژی حاکم است. اسفندیار به رستم یادآوری می‌کند که همه بزرگی و گنج و سپاه او از نیاکانش به ارث رسیده است و او به سرعت از این فرصت‌ها استفاده کرده است. اما در عین حال، او را متهم می‌کند که به جای بندگی و پیروی از قدرت مرکزی، به خودمختاری روی آورده است.

در نظریه لوکاج، تضادهای نسلی و طبقاتی به عنوان محرک‌های اصلی تحولات اجتماعی و سیاسی مطرح می‌شوند. رستم به عنوان نماینده نسل قدیم که به خرد، تجربه و استقلال شخصی اهمیت می‌دهد، در مقابل اسفندیار قرار می‌گیرد که نسل جدید و حامی نظم و اطاعت محض از

قدرت مرکزی است. از سوی دیگر، رستم با داشتن قدرت، ثروت و منابع زیاد، به نوعی قدرت مرکزی را به چالش می‌کشد. این تضاد طبقاتی میان رستم و گشتاسپ (که نماینده قدرت سیاسی است) نیز از دیدگاه لوکاچ، ناشی از ساختارهای اقتصادی و اجتماعی تثبیت شده است. لوکاچ تأکید دارد که این نوع تضادهای طبقاتی و اقتصادی می‌توانند منجر به جنگ‌ها و تحولات اجتماعی شوند، همان‌طور که در داستان رستم و اسفندیار نیز مشاهده می‌شود.

در نهایت، اسفندیار به عنوان نماینده نظم و قدرت مرکزی، تلاش می‌کند رستم را به پیروی از قدرت وادار کند، اما رستم به عنوان نماینده نیروی مردمی و اخلاقی از اطاعت سرپیچی می‌کند. این درگیری بازتابی از نقد اجتماعی است که در نظریه لوکاچ مطرح می‌شود.

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان می‌دهد که داستان‌های حماسی، از جمله داستان رستم و اسفندیار، می‌توانند آینه‌ای تمام‌قد از تضادهای اجتماعی و طبقاتی یک جامعه باشند. با بهره‌گیری از نظریات لوکاچ، می‌توان این داستان‌ها را به عنوان بازتابی از واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی تحلیل کرد.

داستان رستم و اسفندیار، فراتر از روایتی حماسی از نبردها و قهرمانی‌ها، نمادی از مبارزه انسان با تضادهای درونی و بیرونی است که در هر جامعه‌ای وجود دارد. شخصیت‌های اصلی این داستان، یعنی رستم و اسفندیار، نمادین از نبرد طبقات مختلف جامعه هستند. رستم به عنوان نمادی از ارزش‌های سنتی و پهلوانی، در مقابل تحولات و ایده‌های نوظهور ایستادگی می‌کند؛ در حالی که اسفندیار نماینده این تحولات و ایده‌های نو است.

این داستان نشان می‌دهد که چگونه ارزش‌ها و باورهای مختلف در یک جامعه با یکدیگر در تضاد هستند و این تضادها از طریق شخصیت‌هایی چون رستم و اسفندیار به تصویر کشیده می‌شوند. از این رو، داستان رستم و اسفندیار را می‌توان به عنوان یک اپوزیسیون اجتماعی و ایدئولوژیک در نظر گرفت که به درک عمیق‌تری از تحولات اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ی ایران باستان کمک می‌کند.

با تحلیل این داستان از منظر جامعه‌شناسی، می‌توان به نقش مهم جنگ و صلح در شکل‌گیری و تغییر ساختارهای اجتماعی پی برد. همچنین، این داستان ارزش‌هایی مانند شجاعت، آبرو، خانواده و اتحاد را در میان تضادها و تعاملات اجتماعی به تصویر می‌کشد.

### منابع



## کتاب‌ها

- ادیبی، سده. (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی جنگ و نیروهای نظامی*، تهران: سمت.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۴). *رستم و اسفندیار در شاهنامه (داستان داستان‌ها)*، تهران: نشر آثار.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۰). *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، تهران: انتشارات معین.
- باقری، مه‌ری. (۱۳۸۵). *زن و حماسه در شاهنامه*، تهران: نشر قطره.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۲). *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، تهران: نشر مرکز.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۷۹). *شاهنامه فردوسی (متن انتقادی از روی چاپ مسکو)*، تهران: نشر قطره.
- خیرخواه، سیدمحمد. (۱۳۸۸). *نقش فردوسی در شعر حماسه و ادبیات کهن فارسی دری*، تهران: انتشارات خاوران.
- ریاحی، محمدامین. (۱۳۷۵). *فردوسی*، تهران: طرح نو.
- شایگان، داریوش. (۱۳۹۲). *افق‌های تازه در اندیشه ایرانی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۷۲). *رویا، حماسه، اسطوره*، تهران: طرح نو.
- لوکاچ، جورج. (۱۳۷۴). *تاریخ و آگاهی طبقاتی*، ترجمه محمدتقی آوینی، تهران: نشر نی.
- لوکاچ، جورج. (۱۳۷۴). *نظریه رمان*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر آگاه.
- لوکاچ، جورج. (۱۳۸۰). *تاریخ و آگاهی طبقاتی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات نی.
- لوکاچ، جورج. (۱۳۹۳). *به سوی جامعه‌شناسی رمان*، ترجمه محمود فتوحی، تهران: نشر دانشگاهی.
- لوکاچ، جورج. (۱۳۹۳). *نظریه رمان*، ترجمه مهدی سبحانی، تهران: نشر مرکز.
- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۷۲). *فردوسی و شاهنامه*، تهران: موسسه مطالعات علمی و فرهنگی (پژوهشگاه).
- مسکوب، شاهرخ. (۱۴۰۲). *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

## مقالات

- پژوهش، پرنوش. (۱۴۰۰). بررسی علل جامعه‌شناختی فروپاشی حکومت جمشید براساس نظریه ابن خلدون. *پژوهش‌نامه ادبیات حماسی*، ۱۷ (۳۲)، ۵۷-۴۱.

جواری، محمدحسین، و کریم‌لو، نعیمه. (۲۰۱۹). بررسی جامعه‌شناختی طاعون، اثر آلبر کامو، براساس نظریه ساختارگرایی گلدمن. *زبان و ادبیات فرانسه*، (۲۳)، ۸۱-۶۷.

رضی، داوود، عمرانی دهکهان، سجاد، و دارای‌زاده، علی. (۱۳۹۲). رویکرد جامعه‌شناختی به نقد ادبی (با تاکید و ساختارگرایی تکوینی لوسین گلدمن). *هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان*، ۹۴۱-۹۳۳.

صیفوری، بتول، و توفیق‌فر، علی حسن. (۱۳۹۲). نگاهی جامعه‌شناختی به علل و آیین جنگ‌ها در شاهنامه فردوسی، *مطالعات ایرانی*، ۱۲ (۲۴)، ۲۳۶-۲۱۷.

فردی، انور، سلحشور، مریم، و فرضی، حمیدرضا. (۱۴۰۲). واکاوی جامعه‌شناسانه رمان تبریز مه‌آلود براساس نظریه ساختارگرایی گلدمن. *بهار ادب*، ۱۶ (۱۰)، ۲۶۲-۲۴۴.

قویدست، راضیه، نوحی، نزهت، و حسن‌لو، حیدر. (۱۴۰۲). واکاوی مولفه‌های کار کودک در داستان بچه‌های خاک بر اساس نظریه گلدمن. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۶۱ (۱۶)، ۲۳-۴۸.

## References

### Books

- Adibi, S. (2006). *Sociology of War and Military Forces*, Tehran: Samt. [In Persian]
- Bagheri, M. (2006). *Women and Epic in the Shahnameh*, Tehran: Qatreh Publishing. [In Persian]
- Eslami Nodushan, M. A. (1995). *Rostam and Esfandiyar in the Shahnameh (The Story of Stories)*, Tehran: Asar Publishing. [In Persian]
- Eslami Nodushan, M. A. (2001). *Life and Death of the Heroes in the Shahnameh*, Tehran: Moein Publishing. [In Persian]
- Hamidian, Saeed. (1993). *An Introduction to the Thought and Art of Ferdowsi*, Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]
- Hamidian, Saeed. (2000). *Shahnameh of Ferdowsi (Critical Text Based on Moscow Edition)*, Tehran: Qatreh Publishing. [In Persian]
- Haqi, M. J. (2013). *Shahnameh and Ritual Research*, Mashhad: Ferdowsi Studies and Literature of Khorasan Center. [In Persian]
- Kazazi, M. J. (1993). *Dream, Epic, Myth*, Tehran: Tarh-e No.
- Kheirkhah, S M. (2009). *The Role of Ferdowsi in Epic Poetry and Ancient Persian Literature*, Tehran: Khavaran Publishing. [In Persian]
- Lukács, G. (1995). *History and Class Consciousness*, Trans. Mohammad Taqi Avini, Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Lukács, G. (1995). *Theory of the Novel*, Trans. Hassan Mortazavi, Tehran: Agah Publishing. [In Persian]
- Lukács, G. (2001). *History and Class Consciousness*, Trans. Mohsen Salasi, Tehran: Ney Publishing. [In Persian]

Lukács, G. (2014). *Theory of the Novel*, Trans. Mahdi Sahabi, Tehran: Markaz Publishing. [In Persian]

Lukács, G. (2014). *Towards the Sociology of the Novel*, Trans. Mahmoud Fotouhi. Tehran: University Press. [In Persian]

Meskub, Sh. (2023). *An Introduction to Rostam and Esfandiyar*, Tehran: Scientific and Cultural Publications. [In Persian]

Mortazavi, M. (1993). *Ferdowsi and the Shahnameh*, Tehran: Institute of Scientific and Cultural Studies (Research Institute).

Riahi, M. A. (1996). *Ferdowsi*, Tehran: Tarh-e No. [In Persian]

Shayegan, D. (2013). *New Horizons in Iranian Thought*, Tehran: Amir Kabir Publishing. [In Persian]

#### Articles

Fardi, A., Selahshor, M., & Fadzi, H.R. (2023). A Sociological Analysis of the Novel Foggy Tabriz Based on Goldmann's Structuralism, *Bahar Adab*, 16(10), 262-244. [In Persian]

Javari, Mh., & Karimlo, N. (2019). A Sociological Analysis of The Plague by Albert Camus Based on Goldmann's Structuralism. *French Language and Literature Research*, (23) 67-81. [In Persian]

Pazhohesh, P. (2021). A Sociological Analysis of the Collapse of Jamshid's Kingdom Based on Ibn Khaldun's Theory. *Epic Literature Studies*, 17(32), 41-57. [In Persian]

Qavidast, R., Nouhi, N., & Hasan-Lo, H. (2023). Analyzing the components of child labor in the story of Children of the Soil based on Goldman's theory. *Interpretation and analysis of Persian language and literature texts (Dehkhoda)*, 61(16), 23-48. [In Persian]

Razavi, D., Omrani Dehkahan, S., & Darayee Zadeh, A. (2013). A Sociological Approach to Literary Criticism (With Emphasis on Lucien Goldmann's Genetic Structuralism), *Seventh Conference on Persian Language and Literature Research, Hormozgan University*, 933-941. [In Persian]

Saifouri, B. & Tofiqanfar, A. H. (2013). A Sociological View on the Causes and Rituals of Wars in Ferdowsi's Shahnameh, *Iranian Studies*, 12(24), 217-236. [In Persian]

Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)

Volume 16, Number 62, Winter 2024, pp. 18-37

Date of receipt: 12/10/2024, Date of acceptance: 2/12/2024

(Research Article)

DOI:

۳۷

## A sociological analysis of war and peace in the story of Rostam and Esfandiyar from a Lukácsian perspective

Bahman Shafaghati<sup>1</sup>, Dr. Bahram Khoshnoudi Cherudeh<sup>2</sup>, Dr. Hafez Sadeghpour<sup>3</sup>

### Abstract

The epic battle between Rostam and Esfandiyar, a prominent segment of Ferdowsi's Shahnameh, reflects the social, political, and cultural structures of its time. This article, employing a sociological perspective informed by Lukács and focusing on concepts such as class conflict, generational conflict, reification, ideology, and destiny, provides a descriptive-analytical examination of the story's social dimensions. In this narrative, Esfandiyar is instrumentalized to fulfill his father's political ambitions, while the prevailing ideology distorts reality, justifies inequalities, and suppresses significant challenges to power. A careful examination of the verses reveals that Ferdowsi, through his heroic characters, elucidates the social realities, religious institutions, family structures, and power hierarchies of ancient Iran. The findings of this research indicate that the tale of Rostam and Esfandiyar encompasses profound and diverse concepts, including power, legitimacy, loyalty, social roles, class conflicts, and diplomatic interactions, reflecting the societal conflicts and endeavors to achieve balance and peace in ancient Iranian society. Beyond its literary value, this story contributes to a deeper understanding of the social structures of the past. The data for this research was collected from library sources.

**Keyword:** Shahnameh, Sociology, War, Rostam and Esfandiyar, Lukács.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

<sup>1</sup> . Ph.D. student, Department of Persian Language and Literature, Astara Branch, Islamic Azad University, Astara, Iran. bahmanshafaghati@gmail.com

<sup>2</sup> . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Astara Branch, Islamic Azad University, Astara, Iran. (Corresponding author) khoshnoodi46@gmail.com

<sup>3</sup> . Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Astara Branch, Islamic Azad University, Astara, Iran. Hafez.Sadeghpour@iau.ac.ir